

جغرافیای فلسفه نزد ژیل دلوز

مهدی مومنی نیا *

اصغر واعظی **

DOI: 10.22096/ek.2026.2057144.1590

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۰۹]

چکیده

ژیل دلوز به همراه فلیکس گتاری در کتاب فلسفه چیست؟ در بحثی فرافلسفی به ماهیت فلسفه و تفاوت آن با دیگر شاخه‌ها نظیر علم و هنر می‌پردازند. آنان در کتاب مذکور، پس از یک دوره فعالیت پرثمر فلسفی، مسیر را بار دیگر از ابتدا می‌پیمایند و درصدد تبیین چستی فلسفه برمی‌آیند. به عقیده دلوز، فلسفه - به‌منابه دانشی که رسالت اصلی خود را آفرینش مفاهیم می‌داند - در اتصال وثیقی با قلمرو و زمین قرار دارد. به عبارت دیگر، فلسفه، مسائل و نیز مفاهیمش را نمی‌توان بدون سرزمینی خاص تصور کرد. آنان معتقدند که اساساً چنین فلسفه‌ورزی‌ای طریقه راستین و ماتریالیستی فلسفه است. بر مبنای چنین تلقی و نگرشی نسبت به فلسفه و نیز وظیفه درون‌ماندگاری که برای آن قائل‌اند، دلوز و گتاری نظر متفاوتی نیز نسبت به تاریخ فلسفه - به‌مثابه روندی دیالکتیکی بر مبنای غایت و ضرورت - دارند و با افزودن جغرافیا به فلسفه، ترکیب ژئوفلسفه را وضع می‌کنند. دلوز و گتاری هرگونه فلسفه‌ای را اساساً ژئوفلسفه می‌دانند و فلسفه بدون زمین و قلمرو را به رسمیت نمی‌شناسند. در این پژوهش تلاش می‌شود با تمهید مقدمه و مدخلی بر فلسفه ژیل دلوز و معرفی فلسفه منحصر به فرد وی، تبیین ویژه او در باب ژئوفلسفه مورد بررسی قرار بگیرد و در نهایت روایتی از گذار آنان از تاریخی‌نگریستن فلسفه به منظری جغرافیایی در مورد فلسفه از سر گذارنده شود.

واژگان کلیدی: زمین؛ تاریخ فلسفه؛ ژئوفلسفه؛ دلوز.

* دانشجوی دکتری فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: m_momeninia@sbu.ac.ir

Email: a_vaezi@sbu.ac.ir

** دانشیار، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.



۱. مقدمه

وقتی سخن از فلسفه متأخر دلووز به میان می‌آید، عمدتاً منظور، آثار مشترک ژیل دلووز و فلیکس گتاری است. آنها می‌نویسند: ما هر دو با هم آنتی ادیپ را نوشتیم، زیرا که هر یک از ما چند تن بودیم، یعنی هر یک جماعتی بسیار بودیم.^۱ پیر فلیکس گتاری در ۳۰ آوریل ۱۹۳۰ طبقه کارگر در حومه‌های پاریس به دنیا آمد. تحصیلات خود را در رشته داروسازی و فلسفه در دانشگاه ادامه داد، اما بدون اخذ مدرکی از دانشگاه انصراف داد. گتاری فردی به شدت فعال بود؛ از پیگیری‌هایش در مورد روان‌درمانی نهادی تا نوشتن درباره فلسفه و جنبش‌های مدنی، معماری، عکاسی و فلزکاری.^۲ ژیل دلووز نیز در سال ۱۹۲۵ در پاریس متولد شد و در سال ۱۹۹۵ با اراده خود زندگی‌اش را خاتمه داد. دلووز تا زمان بازنشستگی (سال ۱۹۸۷) در دانشگاه پاریس هشت مشغول به تدریس و تحقیق بود. در این دوره کاری، آثار درخشانی را با همکاری گتاری یا به صورت تک‌نگاری تحریر کرد. فارغ از همکاری‌های دلووز و گتاری و نیز آثار انفرادی هر یک در این بحث، نام دلووز یا گتاری می‌تواند به نمایندگی از اندیشه هر دو ذکر شود. با این حال، توجه به پیچیدگی و جزئیات فلسفی هر کدامشان نیز حائز اهمیت است. بر همین اساس، پیش از ورود به مسئله مطرح شده، باید نگاهی اجمالی به عمارت فلسفی ژیل دلووز و فلیکس گتاری بیندازیم.

نگارش درباره دلووز و گتاری، نوشتن درباره دو فرد نیست، بلکه انشایی از یک بس‌گانگی (multiplicité) عظیم است که همه اندیشمندان و هنرمندان تأثیرگذار بر این دو را شامل می‌شود. در بالای این عمارت اندیشه، سه فیلسوف مستقیماً تأثیرگذار بر آرای دلووز و گتاری وجود دارد: اسپینوزا، نیچه و برگسون. در کنار این افراد می‌توان به اسامی دیگری همچون لایب‌نیتس، کانت، مارکس، فرانسیس بیکن نقاش، کافکا، فوکو، پروست (Marcel Proust)، دانس اسکوتوس (Duns Scotus)، لوکرتیوس (Lucretius)، هایدگر، هنری میلر (Henry Miller)، میشل تورنیه (Michel Tournier)، آنتون آر تو (Antonin Artaud)، جیمز جویس (James Joyce)، کاندینسکی (Wassily Kandinsky)، سلین (Louis-Ferdinand Céline)، هرمان ملویل (Herman Melville)، لویس کارول (Lewis Carroll)، رواقیون، روسو و دیگران اشاره کرد که نقش مهمی در قوام اندیشه ژیل دلووز و فلیکس گتاری داشته‌اند.^۳

1. Gilles Deleuze and Félix Guattari, *Ile Plateaux* (Paris: Les éditions de minuit, 1980), 9.

۲. پال الیوت، گتاری در قابی دیگر، ترجمه ابراهیم لطفی روشانی (تهران: نشر مؤسسه تالیف، ۱۳۹۷)، ۱۰.

۳. مهدی مؤمنی‌نیا و اصغر واعظی، «شیزوکاوی در مواجهه با آنالیزان‌های سازمانی: نقدی دلوزی-گتاریایی بر علم مدیریت»، شناخت، ۱۶، شماره ۱ (بهار و تابستان ۱۴۰۲): ۲۰۰-۲۰۲.

جالب‌ترین نکته در نگاه نخست، رویه‌رو شدن با انبوهی از کتاب‌های دلوز با اسامی دیگر فلاسفه است و دقیقاً اولین اشتباه شاید آن باشد که دلوز را منتقد آن افراد و آن کتب را نقدهایی بر اندیشه‌هایشان بدانیم. دلوز به سراغ اندیشمندانی می‌رود که نظام فکری آنان، اندیشه او را به معنای اسپینوزایی کلمه شاد و قوی می‌کند و به قوام فلسفه وی می‌انجامد. به عبارت دیگر، اگر دلوز درباره اسپینوزا دو کتاب می‌نویسد به این دلیل است که فکر اسپینوزایی می‌تواند به نحوی به بخشی از پروژه فکری دلوز یاری رساند. دلوز این رویکرد را با عنوانی خاص و ویژه وصف می‌کند؛ او به تعبیر خود مانند انسانی است که از قفا به فیلسوف نزدیک می‌شود و لقا^۴ مطهر (immaculée conception) خویش را انجام می‌دهد. سرانجام آنچه متولد می‌شود، ثمره‌ای است که فرزند هیچ‌کدام از آنان نیست. به عبارت دیگر، آنچه به واسطه دلوز در فلسفه، زاده می‌شود، فرزندی حاصل از تاریخ فلسفه است. بر همین اساس، می‌توان توجه و تمرکز ویژه دلوز در باب سیر تاریخی فلسفه و فیلسوفان را درک کرد. او برخلاف برخی هم‌قطاران تحلیلی‌اش، ماده اصلی فلسفه‌ورزی خود را از تاریخ فلسفه و کتب دیگر فلاسفه اخذ می‌کند. گرچه برای دلوز، آغازگاه فلسفه منظوری در تاریخ فلسفه است، اما باید از آن فراتر رفت و بدل به نافلسفه گشت. در ادامه، ضمن معرفی اندیشه دلوزی در مورد فلسفه و دوره‌بندی‌های آن، این نگرش منحصر به فرد بررسی و تبیین خواهد شد.

۲. دوره‌های فکری دلوز

راهیابی به نگرش منحصر به فرد دلوز در مورد فلسفه، مستلزم درک نحوه فلسفه‌ورزی او در هر دوره از فلسفه‌ورزی‌اش است. به‌طور کلی، می‌توان چند دوره متفاوت فکری را در آثار دلوز بازشناخت. بدین منظور، «تاریخ فلسفه» یکی از سنجه‌هایی است که می‌توان با آن، دوره‌های فکری متفاوتی در آثار دلوز تعیین کرد. لازم به ذکر است که تقسیم‌بندی دوره‌های فکری به معنای مرزبندی‌ای دقیق و قاطعانه نیست، بلکه به اعتبار آثار و ویژگی هر یک از آنها می‌توان راهنمایی برای تحقیق و مطالعه بهتر ارائه داد. دلوز خود در مورد دوره‌های فکری‌اش می‌نویسد: «من به‌طور قطع با کتاب‌هایی درباره تاریخ فلسفه آغاز کردم، اما همه نویسندگانی که با آنها سروکار داشتم چیزهای مشترکی برابم داشتند و این وجه اشتراک تماماً به معادله شگرف نیچه = اسپینوزا تمایل داشت ... یکی از پرسش‌ها در مورد فلسفه همواره این بوده است که چه چیزی دوست‌داران (philos) را می‌سازد. از این‌رو برای من یک فلسفه (A philosophy) به نوعی با دوره دوم هم‌ارز شد که بدون فلیکس هرگز آغاز نمی‌شد و در هیچ جای دیگری به دست نمی‌آمد. بیایید تصور کنیم پس از آن، سومین دوره وقتی بود که روی نقاشی و سینما کار می‌کردم».^۴

4. Gilles Deleuze, *Negotiations* (New York: Columbia University Press, 1995), 136.

اگرچه دلوز در عبارت بالا تصریح می‌کند که مسیر فلسفی او به‌تنهایی یا با همراهی گتاری، سه دوره منحصر به فرد را طی کرده است، اما به نظر می‌رسد که برداشت اریک الیز (پژوهشگر فلسفه دلوز و گتاری) مبنی بر «تمایز چهار دوره فکری در آثار دلوز» به واقعیت نزدیک‌تر است. بر همین اساس، می‌توان چهار دوره را در فرایند صیوروت اندیشه او از یکدیگر تمییز داد.^۵

۱-۲. دوره نخست

این دوره از سال ۱۹۵۳-۱۹۶۹ یعنی از کتاب تجربه‌گرایی و سویژکتیویته تا منطق معنا را شامل می‌شود. نوشته‌های دلوز در این برهه، درگیر با فلسفه نهادی (جریان‌های مسلط فلسفی و دانشگاهی) و عمدتاً ساختارگرایی است. قله چشم‌گیر فکری دلوز در این دوره در کتاب تفاوت و تکرار (۱۹۶۸) نمایان می‌شود. آخرین اثر وی در این دوره کتاب منطق معنا (۱۹۶۹) است که آن هم اثری مهم است و نقش کلیدی در معرفی دلوز در آن زمان داشت.

۲-۲. دوره دوم

این دوره بعد از کتاب منطق معنا تا کتاب منطق احساس (۱۹۸۱) ادامه دارد. در این دوره مشخص، جهشی از ساختار به ریزوم تحت مفهوم «بدن بدون اندام» (Corps-sans-organes) اتفاق می‌افتد. مفهوم بدن بدون اندام در کتاب منطق معنا با الهام از آنتونن آرتو، شاعر و نظریه‌پرداز تئاتر به رشته تحریر درآمد. معنای این مفهوم در ابتدا بر درکی شیزوفرنیک از بدن و نیروها در لفافه‌ای عمیق از حیث زبانی در مقابل بازی‌های زبانی ادبیات ساختارگرا و لوئیس کارول مطرح شد. تحولات این اصطلاح در کتب آنتی ادیپ (۱۹۷۲) و هزار فلات (۱۹۸۰) بسیار وسیع‌تر است و معنایی کامل‌تر به خود می‌گیرد. بدن بدون اندام، تبدیل به سطح و فلاتی بدون سازمان و تعیین می‌شود که اساس درون‌ماندگاری میل قرار می‌گیرد. بدن بدون اندام در مقابل مفاهیمی همچون فقدان و لذت (در معنای روان‌کاوانه‌شان) به منطقی درون‌ماندگار برای بیانگری‌های میل تبدیل می‌شود و به تبع، سامان جدیدی از تحلیل ناخودآگاه انسانی رقم می‌زند. در واقع با مفهوم ریزوم و بدن بدون اندام است که نوعی فروپاشی نهایی ساختارگرایی رقم می‌خورد و مفهوم «ماشین» جایگزین «مکانیسم» می‌شود. به عبارت دیگر، ماشین نوعی عملکرد براساس فرایندی از «جریان-گسست» است که به جای به کارگیری منطقی، پیوسته از جریان دال با گسست در جریان ماشینی، «خراب‌شدن» و «اتصال جدید» کار می‌کند. خصیصه‌های کلیدی این دوره عبارت‌اند از: گذر از «زیست‌فلسفه» به «زیست‌سیاست»، گسستن از منطق معنا و کشف منطق

۵. مهدی رفیع، سیاست عشق میان هنر و فلسفه (تهران: نشر ققنوس، ۱۳۹۵)، ۲۶.

احساس با تمرکز بر رنگ بر روی بوم نقاشی، پرداختن به اختلاف ولتاژ یا پتانسیل عاطفی رنگ‌ها در نسبت با یکدیگر در بررسی‌های دلوز در مورد نقاشی‌های فرانسیس بیکن و نیز مجلدات سرمایه‌داری و شیروفرنی با همکاری گناری که همه‌شان در کنار یکدیگر فصل جدیدی را در آثارشان گشودند.

۲-۳. دوره سوم

به عقیده الیز در این دوره با فراترفتن از منطق احساس و طرح «موتازهای مفهوم» در کتاب فلسفه چیست؟ (۱۹۹۱) با همکاری گناری و نیز بسط زیست‌سیاست به زیست‌مفهوم به درکی بدیع از مفاهیم فلسفی سابقاً ناموجود می‌رسیم.

۲-۴. دوره چهارم

دوره آخر، زمان «پایان قضاوت» و نظام‌های سازمان‌دهنده زندگی، فکر، فلسفه و نیز گذر از اخلاقیات و طرح اخلاقی اسپینوزایی-نیچه‌ای در کتاب انتقادی و بالینی (۱۹۹۳) است. در این دوره برای بار دیگر شاهد قلمروزدایی و سازمان‌زدایی از فلسفه دلوز و گناری هستیم. نظام‌های بالینی و روانی حاکم در جامعه (روان‌کاوی، روان‌پزشکی و هر تدابیر بالینی‌ای که بر مبنای روان‌نژندی فلسفی باشد) مورد بازبینی قرار می‌گیرند و در نوعی «شیزوفلسفه» یا «فلسفه شیزوفرنیک» با کناررفتن هر نوع قضاوت یا تفسیری مورد مذاقه قرار می‌گیرند.^۶

آنچه در همه این دوره‌بندی‌ها مشهود است، نسبت آفرینش‌گرانه‌ای است که دلوز نسبت به تاریخ فلسفه اتخاذ می‌کند. به عبارت دیگر در هر چهار دوره، چهار نوع تلاش برای عبور از تاریخ فلسفه نهادی مشهود است. بر همین اساس، می‌توان پروژه فلسفی دلوز و گناری را سراسر معطوف به فرایند گسستن از خردگرایی غربی از سقراط تا هگل دانست؛ تاریخ فلسفه‌ای با محوریت لوگوس و بازنمایی (représentation) که دلوز و گناری در برابر آن، راهی متفاوت را برای مسیر فلسفی‌شان می‌جستند. آنان معتقدند که در چنین وضعیتی، فلاسفه باید دست از انتزاعیات و مفاهیم منقطع از حیات و جریان زندگی بشویند و خارج از ساختار بیندیشند.

بر مبنای نکات فوق می‌توان آشکارا دریافت که دلوز اساساً فهم متفاوتی از چیستی فلسفه دارد. او با رسیدن به دوران سال‌خوردگی و انتشار کتاب فلسفه چیست؟ به تفصیل به این موضوع می‌پردازد و زیست‌فلسفی‌اش را پیش رو می‌نهد. دلوز در این مورد می‌نویسد: «پرسش «فلسفه چیست؟» را احتمالاً فقط می‌توان در شامگاه زندگی با سررسیدن سال‌خوردگی و وقت سخن‌گفتن

۶. رفیع، سیاست عشق میان هنر و فلسفه، ۲۸.

از حیث انضمامی، طرح کرد. در واقع فهرست کتاب‌های راجع به ماهیت فلسفه بسیار محدود است. این پرسش در لحظه بی‌قراری خاموش در نیمه‌های شب مطرح می‌شود و درست وقتی که دیگر چیزی برای پرسیدن وجود ندارد. این پرسش پیش‌تر نیز پرسیده می‌شد و همواره پرسیده می‌شود، اما به نحوی بسیار غیرمستقیم یا مبهم؛ این پرسش بسیار تصنعی و بسیار انتزاعی است. کسانی که این پرسش را طرح کرده‌اند به جای آنکه در قبض پرسش گرفتار آیند، آن را برملا می‌سازند و زیرچشمی کنترلش می‌کنند. آنها به قدر کافی متین نبودند. اگر فلسفه به منزله عملی سبک‌باز را کنار بگذاریم، میل بسیار زیادی برای فلسفیدن وجود دارد تا از چیستی‌اش در شگفت شویم؛ آن وهله ناسبک، درست همان‌جایی که می‌توانم دست‌آخر بگویم «اما این چه کاری است که سرتاسر زندگی‌ام انجام داده‌ام؟»، هنوز به دست نیامده بود».^۷

آن‌ان در این کتاب با پرداختن به چیستی فلسفه و تفاوت آن با علم و هنر به بحثی فرفلسفی دامن می‌زنند که به دنبال آن، می‌توان معنای متفاوتی از تاریخ فلسفه نیز به دست آورد. در ادامه کوشیده می‌شود تا ضمن پرداختن به فلسفه دلوز و درک این فلسفه متفاوت از فلسفه، گذار از تاریخ فلسفه به جغرافیای فلسفه را مورد بررسی و تعمق قرار دهیم.

۳. اصول روش‌شناختی دلوز و گتاری

نگاه ویژه دلوز به فلسفه در نسبت با جغرافیا حاصل از روش‌شناسی‌ای است که او در آثارش اتخاذ می‌کند. از سوی دیگر، ارائه نقشه‌ای از تفکرات دلوز و گتاری می‌تواند به‌سان مطالعه‌ای آکسیوماتیک در مورد اندیشه و فلسفه‌شان نیز قلمداد شود؛ مطالعه‌ای که گویی قرار است در مرکز آن، بازنمایانگر تصویری از اندیشه باشد. فارغ از اینکه چنین تحقیقی نمی‌تواند اساساً دلوزی باشد، هدف این پژوهش نیز به دست دادن تصویری چنین پیش‌پاافتاده از نظام فلسفی وی نیست. با این حال براساس پژوهش‌های انجام‌شده و با هدف تحصیل نوعی نقشه فکری معطوف به ژئوفلسفه نزد دلوز و گتاری، می‌توان سیری را در نوشته‌های وی شناسایی و تمهید کرد.

۳-۱. اصل اول: توجه به آنتاگونیسم در سطح عقاید

دلوز در کتاب نیچه و فلسفه تلویحاً در مورد نخستین اصل روش‌شناختی فلسفه‌اش معتقد است که برای رسیدن به فهمی مناسب از پروژه‌ای فلسفی باید تشخیص داد که مفاهیم اصلی‌اش، علیه چه کسی جهت‌دهی شده است.^۸ مخالفت دلوز با هگل‌یانیسم، بیش از هر چیز، جهت‌دار بودن هر

۷. ژیل دلوز و فلیکس گتاری، فلسفه چیست؟، ترجمه زهره اکسیری و پیمان غلامی (تهران: نشر خداداد نو، ۱۳۹۱)، ۱۳.

۸. Gilles Deleuze, *Nietzsche et La Philosophie* (Paris: Presses universitaires de France, 1962), 2.

اندیشه‌ای را از نگاه دلوز برای ما برجسته می‌کند. بر همین اساس، ضروری است که پیش از اقدام به هر کندوکاوی در اندیشه دلوز درباره موضع فلسفی‌اش و نسبتش با دیگر فلاسفه تأمل کنیم و جهت انتقادی فلسفه‌اش را مطمئن نظر قرار دهیم. البته، این موضوع نباید نگرش ما را در مورد نابهنگام بودن اندیشه به تردید اندازد. به بیان تئودور آدورنو: اندیشه همچون پیامی است درون بطری، رهاشده در دریا که پیشاپیش مخاطب مشخصی ندارد.^۹ براساس نکات فوق، باید توجه به آنتاگونیسم و نوک پیکان خصم اندیشه دلوز را در تبیین اندیشه وی مدنظر قرار داد.

۲-۳. اصل دوم: سیر غیرخطی در تاریخ اندیشه

آنچه را که عمارت تفکر دلوزی-گتاریایی می‌خوانیم، سیری غیرخطی در تاریخ فلسفه، میان اندیشه‌های فلسفی و نافلسفی است. به وفور می‌توان نقل قول‌های متنوعی از علوم و هنر و ادبیات در نوشته‌های دلوز یافت، اما آنچه برای او در فلسفه اهمیت دارد، مفهوم‌سازی و برخوردها و مسئله‌های مفهوم‌ساز است. حتی اگر به ادبیات و احساس-تأثرهای هنری می‌پردازد، آنها را باید برخوردهایی از همین جنس دانست. شاید بارزترین تفاوت دلوز به‌مثابه فیگور فیلسوف هم‌عرض دیگر فلاسفه، این باشد که هرگز به پایان‌یافتن متافیزیک معتقد نبوده است. برعکس در پی ساختن عمارتی -نه همچون فلاسفه دستگاه‌ساز به معنای تفکری سیستماتیک- با محوریت هستی‌ای زایا و مولد بوده است.^{۱۰} در همین باره، دلوز در مورد اثرپذیری‌اش از دانس اسکوتوس در کتاب تفاوت و تکرار می‌نویسد: «فقط یک گزاره هستی‌شناختی وجود دارد: هستی تک‌آواست. فقط یک هستی‌شناسی وجود دارد: هستی‌شناسی دانس اسکوتوس که صدای واحدی را به هستی بخشید. می‌گوییم دانس اسکوتوس، چون او می‌داند که چگونه هستی تک‌آوایی را به عالی‌ترین نقطه ظرافت برساند، بدون اینکه (زبانش) انتزاعی شود».^{۱۱}

۳-۳. اصل سوم: گزینش‌گری دلوز

با یادآوری سفر فلسفی دلوز-گتاری و عبور از فلاسفه مورد علاقه‌شان، پرسشی در مورد چرایی انتخاب این اسامی در اذهان نقش می‌بندد. وظیفه فلسفه دلوز، ارائه خلاصه یا تفسیری جدید از فلاسفه دیگر نیست؛ حتی آنها که در موردشان به نگارش متونی پرداخته است. هدف پروژه دلوز حتی نقد افکار متفاوت از فلسفه‌اش هم نیست؛ زیرا با این روش منفی و طردکننده -که اساساً دلوز با آن نسبتی ندارد- باید در مورد آثار به‌زعم دلوز ناصحیح زیادی، متنی نگاشته شود. برای

9. Theodor Adorno, *Messages in a Bottle* (London: New Left Review, 1993), 1.

۱۰. مایکل هارت، ژیل دلوز: نوآوری در فلسفه، ترجمه رضا نجف‌زاده (تهران: نشر نی، ۱۳۹۳)، ۲۲.

11. Gilles Deleuze, *Différence et Répétition* (Paris: Presses universitaires de France, 1968), 52.

دلوز، آن متن یا پاره‌ای از یک نوشته نهایتاً برگزیده می‌شود که قرار است به نحوی مثبت و سازنده اندیشه دلوز را یاری دهد و آن را قوام ببخشد.^{۱۲} این روش، یعنی اصل‌گزینشگری؛ ملاکی است که پیشاپیش سرلوحه نگارش این مقاله نیز قرار گرفته است. روش برخورد دلوز با فلاسفه -آنگونه که در ذیل نامه‌ای به میشل کرسل به آن می‌پردازد- گونه‌ای لقاح است: «خود را اینگونه می‌یابم که مؤلفی را از قفا می‌گیرم و به او بچه‌ای می‌دهم؛ فرزند ما البته یک هیولا. واقعاً برایم مهم بود که فرزند خودش باشد، زیرا او می‌خواست که بگوید اینها را من گفتم؛ اما کودک نیز مطمئناً هیولا بود، زیرا این امر ناشی از انواع جابه‌جایی، لیز خوردن، دررفتگی و انتشاری پنهان بود که واقعاً از آن لذت بردم. من فکر می‌کنم کتاب من در مورد برگسون مثال خوبی است».^{۱۳}

۳-۴. اصل چهارم: نگرشی تکاملی بر آثار دلوز

هر یک از دوره‌های فکری ژیل دلوز، نوشته‌ها و عقاید قبلی‌اش را به همراه دارد.^{۱۴} آنچه بعدها در همکاری با فلیکس گتاری نگاشته شد، پس‌لرزه‌های فلسفی اندیشه‌هایی محسوب می‌شود که در آثار متقدم دلوز مشهود است. به عبارت دیگر، خوانش تکاملی آثار دلوز، راهنمایی برای فهم آثار پیچیده‌تر و دیرپاب‌تر متأخر وی است.

۴. هستی‌شناسی بدیع دلوزی

یکی از مهم‌ترین خاستگاه‌های ژئوفلسفه دلوز، انتولوژی شیزوفرنیک یا به تعبیری، نگرش در حرکت و فرایندگونی است که دلوز به هستی دارد. به عقیده اندیشمندان برخلاف تصور عام از دوره معاصر در مورد مرگ متافیزیک و مرگ هستی‌شناسی، دلوز دقیقاً در نقطه‌ای مخالف ایستاده و مدعی نوعی متافیزیک و هستی‌شناسی به معنای بدیع آن است. به عبارت دیگر، این ناتوانی تاریخ فلسفه و تلاش فلاسفه در تبیین هویت‌ها و ماهیت‌های ثابت و صلب اعیان نه‌تنها نشانه مرگ و پایان فلسفه و هستی‌شناسی نیست، بلکه نشان از آغاز فلسفه و نوعی شدن‌شناسی به جای هستی‌شناسی است. دلوز و گتاری به جای پیروی از اصطلاح پایان فلسفه، نوعی ارتباط انتو-استتیک یا هستی-زیباشناختی را برمی‌گزینند که اساساً راه به متافیزیک جدید و به دنبال فلسفه و تاریخ فلسفه‌ای جدید، می‌برد که می‌توان از آن به نوافلسفه یاد کرد. مراد از نوافلسفه هر آن چیزی است که از دایره معنای فلسفه محذوف گشته است. حال، این متافیزیک و معنای جدید از هستی‌شناسی، هنر دیگرشدن (devenir-autre) از مجرای تأملات و اندیشه فلسفی‌ای است که

۱۲. هارت، ژیل دلوز: نوآموزی در فلسفه، ۲۳.

13. Deleuze, *Negotiations*, 3.

۱۴. هارت، ژیل دلوز: نوآموزی در فلسفه، ۲۴.

فلسفه از پیش، موجود را در شکل رسمی و نهادی‌اش نمی‌پذیرد و در پی معنایی سراسر جدید از هستی (با تأکید بر صیوررت آن) است.^{۱۵} متافیزیک و اتولوژی دلوزی-گتاریایی نوعی از هستی را مدنظر دارد که مدام در حال شدن و «متفاوت شدن» است. هستی عالم و اعیان در نگاه دلوز، پیش از هر چیزی با خود متفاوت است و دائماً در حال شدن و تبدیل شدن به چیزی جدید و از اساس بدیع است؛ چیزی که هیچ‌وقت نبوده و هرگز حتی پیش‌بینی‌پذیر هم نیست. بر همین اساس، می‌توان انتظار داشت که چنین مقابله‌ای با تاریخ فلسفه و سیر تطوری اندیشه‌ها سبب زایش نوعی رویکرد نوین درباره فلسفه و روایتگری آن نیز خواهد شد، اما پیش از ورود به بحث چستی این رویکرد بدیع درباره فلسفه، باید بداعت و انقلابی بودن آن را نیز درک کرد.^{۱۶}

مقدم بر پرداختن به عملکردی که چنین رویکردی را در مورد خود فلسفه و تاریخش دارد، باید توجه کرد که در فلسفه دلوز با یک هستی‌شناسی-زیباشناسی انقلابی مواجه‌ایم.^{۱۷} کنار هم قرار گرفتن دو ساحت زیباشناسی و هستی-که در دلوز و گتاری از یکدیگر منفک نیستند- را می‌توان با بیانی دلوزی-گتاریایی از قول پتر آربورن با عنوان خصیصه «فرارشته‌ای» فلسفه شیزوفرنیک تبیین کرد.^{۱۸} فرارشته‌ای مطالعه‌ای میان رشته‌های مختلف و ایجاد ارتباط بین آنها نیست، بلکه مقدم بر هر چیز، خروج از یک شکل مسلط و رسمی از تفکر است؛ خروج از نوع مشخصی از تفکر یعنی آری‌گویی به روابط نامنظم از نیروها که فلسفه موجود را دستخوش تغییر می‌کند. خصیصه فرارشته‌ای اتو-استتیک، بارقه‌هایی از نوعی انقلاب است که با گذرکردن از هر مفهوم پیشاپیش تثبیت شده در جست‌وجوی خارج و نافلسفه است؛ نافلسفه‌ای که صیوررت و تفاوت رکن اصلی آن است.^{۱۹}

در هستی‌شناسی دلوزی، وظیفه فلسفه خلق مفاهیم^{۲۰} بر صفحه درون‌ماندگاری است و کار مفاهیم، تجربه‌پذیر ساختن تجربه‌های هنوز ناممکن آینده است. تفاوت‌های تاکنون فعلیت‌نیافته به

۱۵. رفیع، سیاست عشق میان هنر و فلسفه، ۹.

۱۶. مهدی مؤمنی‌نیا و اصغر واعظی، «موقعیت‌های ایزوتوپیک سرمایه‌داری: امکان انقلاب در فلسفه شیزوفرنیک دلوز-گتاری»، فلسفه ۲۱، شماره ۲ (پاییز و زمستان ۱۴۰۲): ۲۴۱.

۱۷. مؤمنی‌نیا و واعظی، «شیزوکاوی در مواجهه با آتالیزان‌های سازمانی: نقدی دلوزی-گتاریایی بر علم مدیریت»، ۲۰۱.
18. Peter Osborne, "Introduction: Introduction to the Dossier From Structure to Rhizome: Transdisciplinarity in French Thought," *Radical Philosophy*, no. 165 (January 2011): 15.

۱۹. رفیع، سیاست عشق میان هنر و فلسفه، ۱۰.

۲۰. نزد دلوز، آفرینش مفهوم، وظیفه‌ای بنیادینی بر عهده فلسفه است. او بر این عقیده بود که مفاهیم نه‌تنها ابزارهای شناختی، بلکه عرصه‌های معنایی سازنده‌ای هستند که به ما کمک می‌کنند جهان را به شیوه‌ای نوین و خلاق درک کنیم. به بیان دلوز، آفرینش مفهوم به‌مثابه عملی است که به‌طور مداوم به گسترش و تغییر شناخت ما از واقعیت می‌انجامد. به عبارت دیگر، فلسفه دلوز را می‌توان دعوتی به تلاش برای ایجاد و مفهوم‌سازی روابط تازه در درک ما از وجود انسانی و طبیعی در نظر گرفت و این چشم‌انداز قابلیت‌های بی‌پایانی برای نوآوری و تفکر خلاق را در بر دارد.

وسيلة مفاهيم است که بر ما رؤیت پذیر می شوند. مفاهيم، اساساً مسئله محورند؛ به عبارت دیگر، هر رخداد و مسئله جدید، مفاهيم بدیعی را دامن می زند و ارتباط هر رخداد با مسائل دیگر، شبکه ای از مفاهيم و مسائل جدید را می سازد که در هر بار مطرح شدن مفاهيم سابقاً خلق شده نیز نو می شوند. به عبارت دیگر، دلوز این خصلت در حال صبرورت و شدنی را که هستی بدان مبتلاست، نوعی شیزوفرنیا می داند که مخزن لایزال همه امور نو و در انتظار فعلیت است.

۵. خصیصه شیزوفرنیک هستی

پساساختارگرایی فرانسوی به عقیده منتقدان آمریکایی اش، جریانی میانه مدرنیست ها و پست مدرنیست ها است که در میان دو طیف سوسیالیست و لیبرالیست در جریان است. آغاز جنبشی پسافلسفی با دغدغه فرهنگ، بیش از آنکه با کل سنت فلسفی درگیر باشد، واکنشی آنتاگونیستی به سنت فکری هگل و تاریخ فلسفه تحت تأثیر از آن است؛ نگرشی که البته در فرانسه پساجنگ اقلیتی نبود.^{۲۱} احتمالاً هیچ جمله ای بهتر از واژگان نگارش یافته دلوز نتواند میزان نارضایتی او را از فضای غالب هگلی بیان کند. دلوز در فرازهایی از نامه ای که در پاسخ به نقد بی رحمانه «میشل کرسول» (Michel Cressole) می نویسد، اینگونه خشم خود را ابراز می کند: من بیش از هر چیزی از هگل گرایی و دیالکتیک متنفرم.^{۲۲} حال، جدی ترین مسئله پساساختارگرایی و کنش فیلسوفان موصوف به آن جنبش، تغییر موضعی نظری بود که بر افق های هگلی خویش استقرار داشت. فرانسیس شاتله (François Châtelet) از منتقدان این جریان نوظهور بود؛ او اعتقاد داشت که بر هر فیلسوفی ضروری است که کار خود را با هگل آغاز کند. تنها راه بدیل برای مبارزه با هگلیانیسم توسط پساساختارگرایی بدل ساختن هگل به بنیانی منفی برای فلسفه است. اگر فعالانه و تعمداً کار عبور از اندیشه هگل صورت نگیرد، پروبلماتیک هگل به سان بومرنگی است که لاجرم به سوی مان بازمی گردد و ما نیز محکوم به تکرار آن هستیم.^{۲۳} به دلیل صعب العبوری چنین مسیری بود که آثار دلوز متقدم بدل به سرلوحه ای برای متفکران پساساختارگرا شد. از نگاه مایکل هارت، سیر تکاملی پروژه فلسفی و انقلابی دلوز در گیر و دار تثلیث فکری اش را می توان اجمالاً حرکت از هستی شناسی برگسونی برای مقابله با هگلیانیسم غالب، پیش روی به سمت نیچه و ورود به افقی اخلاقی و ارزشی و در نهایت لنگر انداختن در عمل بیانگرانه اسپینوزایی دانست. به عقیده او: «کار دلوز در مورد برگسون، نقدی بر هستی شناسی منفی وارد می کند و به جای آن، نوعی حرکت تماماً

۲۱. هارت، ژیل دلوز: نوآموزی در فلسفه، ۱۱.

22. Deleuze, *Negotiations*, 3.

۲۳. هارت، ژیل دلوز: نوآموزی در فلسفه، ۱۲.

اثباتی هستی را مطرح می‌کند که بر تصویری فاعلی و درونی از علیت تکیه دارد. وی در مقابل حرکت منفی تعیین، حرکت اثباتی متفاوت‌سازی را قرار می‌دهد؛ ... مسئله سازمان یا ساختمان جهان، مسئله هستی‌صیوروت، دلوز را وادار می‌کند که این مباحث هستی‌شناختی را در قالبی اخلاقی مطرح کند. نیچه او را قادر می‌سازد تا نتایج تأمل هستی‌شناختی را به افق اخلاقی، به میدان نیروها، به میدان احساس و ارزش انتقال دهد؛ در اینجا است که حرکت اثباتی هستی به تأیید هستی بدل می‌شود. موضوع قدرت در تفکر نیچه، زمینه‌ساز گذار نظری‌ای است که هستی‌شناسی برگسونی را به اخلاق بیانگر فعال پیوند می‌دهد. اسپینوزا ... آن را به وادی عمل بسط می‌دهد ... اسپینوزا تأیید عمل یا شادی را در کانون هستی‌شناسی مطرح می‌کند».^{۲۴}

بر اساس تبیین‌های به دست آمده در مورد هستی‌شناسی دلوزی، حال می‌توان به دوره دوم اندیشه دلوز و گتاری گام برداشت و نتایج چنین نگرشی را در باب هستی در عرصه بازاندیشی درباره تاریخ فلسفه مورد بررسی قرار داد. دوره دوم دلوز، گره‌خورده با اصطلاحات و مفاهیم نامانوسی همچون ماشین‌های میل‌گر (Les machines désirantes) و تولید میل‌گر (Production désirante) است که فهم آن منوط به فهم آثار هستی‌شناختی دوره نخست وی است. از جمله موضوعاتی که دلوز در این دوره به سراغ آن می‌رود، فلسفه و چیستی آن است. این بحث در کتاب فلسفه چیست؟ مورد بررسی قرار می‌گیرد. با عنایت به مباحث این کتاب می‌توان چگونگی رهسپاری از تاریخ به سمت امکانات جغرافیایی نگرستن فلسفه را درک کرد.

۶. فلسفه چیست؟

برای پاسخ به چنین پرسشی، که قدمت آن به بلندای تاریخ فلسفه است، می‌توان به سراغ کتاب فلسفه چیست؟ دلوز و گتاری رفت و این پرسش را تبیین کرد. این کتاب با گذشت ده سال پس از مجلدات شیزوفرنی و سرمایه‌داری به طبع رسید. در این کتاب، پرسش از وضعیت رشته‌ای فلسفه و پرسوناژهای مفهومی فیلسوف مطرح می‌شود. با رجوع به آثار گذشته دلوز، نیک می‌دانیم که دلوز بازنمایی را دشمن اندیشه تفاوت و امر فی‌نفسه متفاوت می‌دانست؛^{۲۵} حال دلوز و گتاری در این کتاب نیز با اشاره به نهادها و سازمان‌های اجتماعی و سیاسی مولی

۲۴. هارت، ژیل دلوز: نوآموزی در فلسفه، ۱۸.

۲۵. دلوز بازنمایی را مانعی جدی بر سر راه اندیشه تفاوت و مواجهه با امر فی‌نفسه متفاوت تلقی می‌کند. او معتقد است که بازنمایی به‌ویژه در فلسفه و علم، عمدتاً به تقلید و بازتولید تصاویری از واقعیت می‌پردازد که در آن به جای توجه به تفاوت‌ها و خاصیت‌های منحصر به فرد هر حالتی بر روی شباهت‌ها و مشترکات متمرکز می‌شود. در نتیجه این رویکرد به جمود معنایی می‌انجامد که از کشف و بسط تجربه‌های تازه جلوگیری می‌کند.

تهدید فلسفه را از همین منظر صورت‌بندی می‌کنند و معتقدند که آفرینشگری تفاوت‌محور فلسفی با تقلیل و تحدید آن در چهارچوب‌های علمی و نهادی می‌تواند سبب به‌محاق‌رفتن اصل اندیشه شود.^{۲۶}

دلوز و گتاری یکی از جنبه‌های مهم فلسفه را در همین کتاب، معطوف به مفهوم می‌دانند و همچنین رسالت فلسفه را در ساخت مفاهیم می‌یابند. برخلاف آفرینش که عنصر اصلی دیگر شاخه‌های دانش نیز هست، فلسفه به‌صورت ویژه تأکید بر خلق مفاهیم است. به عقیده آنها فیلسوف همان کسی است که دوست مفهوم است و بدان تواناست.^{۲۷} در نگاه دلوز، مفاهیم در نسبت با مسائلی خلق می‌شوند که گویی قرار است، راه‌حلی برای آن پیش بنهد.

رویکرد دلوز در دوره اول فکری‌اش برای گذر از تاریخ فلسفه موجود، پرداختن به طردشدگان و فلاسفه اقلیتی و کمتر مطرح‌شده است. او همین امر را در مورد ادبیات و هنر نیز بی‌می‌گیرد تا بتواند به چهارچوب استوار فلسفه نقاب‌بزنند. میشل تورنیه، هم‌کلاس قدیمی دلوز در سوربن، می‌نویسد: [اندیشه‌ها] از درون او می‌گذشتند همه فلسفه فرسوده‌شده دانشگاهی به‌گونه‌ای کاملاً بدیع و پرتراوت از نو پدیدار می‌شد، چنانکه گویی پیش از آن خوب هضم نشده بود.^{۲۸} دلوز با به کارگیری خلاقیت خود در ساخت مفاهیم جدید می‌کوشید تا فلسفه‌ای رهاشده از اصالت سوژه بیافریند و محدودیت‌ها و ساختارهای صلب انسانی را پشت سر بگذارد. دلوز معتقد بود که فلسفه بیش از آنکه بخواهد جهان واقع را تبیین کند به آفرینشگری خود و در عین حال، ابره‌اش می‌پردازد. به همین دلیل است که او فلسفه را واجد خصیصه استتیک می‌داند برای برجسته‌ساختن سویه هنری آن تلاش کرد.

۷. ژئوفلسفه

این مفهوم را دلوز و گتاری از ژئوتاریخ (géohistoire) فرنان برودل (Fernand Braudel) گرفتند. برودل مفهوم ژئوتاریخ را تلاشی می‌دانست که در آن مسائل و دغدغه‌های انسانی نشئت‌گرفته از جغرافیا و مکانی خاص بررسی و به‌صورت نقشه‌ای ترسیم می‌شود؛ نقشه‌ای که هم برای امروز و هم دیروز می‌تواند تبیین‌گر باشد. به عبارت دیگر، ژئوتاریخ، جغرافیا را از ظرف زمان کنونی منتزع می‌کند و با قراردادن آن در مبانی روش‌ها و ماهیتش در آنچه می‌توان نام شدن‌های تاریخ بر آن نهاد

۲۶. یانگ یوجین و گری گنوسکو و جنل واتسن، فرهنگ اصطلاحات دلوز و گتاری، ترجمه مهدی رفیع (تهران: نشر نو، ۱۴۰۱)، ۳۴۸.

۲۷. دلوز و گتاری، فلسفه چیست؟، ۱۷.

۲۸. عبدالکریم رشیدیان، فرهنگ پسامدرن (تهران: نشر نی، ۱۳۹۴)، ۲۸۷.

تجدید نظر می‌کند.^{۲۹} با این اوصاف، ژئوتاریخ دو امر را مدنظر قرار می‌دهد: معطوف ساختن توجه بیشتر جغرافی‌دان‌ها به زمان و نیز توجه تاریخ‌نگاران در مورد اهمیت فضا و آنچه که می‌تواند پدید آورد. در اصل، برودل جغرافیا را عرصه اتصال با ساحت ذهنی و اجتماعی می‌داند که می‌تواند تحولات و صیورته‌های تاریخی را رقم زند. بر همین اساس، می‌توان دریافت که چگونه ژئوفلسفه نیز می‌تواند عرصه درنگ در مورد فلسفه با عنایت به پویایی و جنبه‌های گوناگون آن باشد.

مفهوم ژئوفلسفه برای ژیل دلوز و فلیکس گتاری اهمیت ویژه‌ای دارد. برای آنان این مفهوم، امری است که نخست باید واجد تکینگی (singularité) باشد و سپس باید به‌سان ریزومی باشد که اتصال ماشینی مخصوص خود را برقرار می‌کند. همچنین، هر مفهوم براساس صفحه درون‌ماندگاری ای - به‌مثابه نحوه اندیشیدن یا «تصویر اندیشه» - عمل می‌کند که همچون نوعی شهود پیشافلسفی یا امر داده‌شده غیرفلسفی است؛ فلاسفه نیز مفاهیم خود بر اساس و مبنای این صفحه استوار می‌کنند. بر همین اساس، فیلسوف باید براساس مسائل و قلمروهای وجودی خود، مفاهیمی بیافریند که به سبب آن، صفحه درون‌ماندگاری جدیدی نیز خلق شود.

با توجه به چنین جزئیاتی در اندیشه فلسفی دلوز، می‌توان ژئوفلسفه را به‌مثابه یکی از نوآوری‌های وی فهم کرد. ترکیب دو عبارت جغرافیا و فلسفه در کنار یکدیگر، تشکیل حوزه جدید مطالعاتی‌ای می‌دهد که به‌صورت ویژه دو رویکرد و حیطة را به چالش می‌کشد: (۱) پیشرفت تاریخی و توسعه عقل (۲) تلاش برای یافتن حقایق متعال. دلوز و گتاری تاریخ فلسفه را مجموعه‌ای از انحرافات و امور محتمل می‌دانند که در زمان‌های گوناگون رخ داده‌اند؛ بر همین اساس، طرح پیشرفت و تکامل برای چنین امری، محلی از اعراب ندارد. افزون بر آن در فلسفه دلوز تمایل به نگرش غیرخطی و ناتکاملی فلسفه نیز آشکار است. به عقیده آنان، فلسفه یا به‌طور کلی اندیشه، هرگز خارج از قلمرو (territoire) و زمین روی نمی‌دهد. به عبارت بهتر، ژئوفلسفه بدیلی است برای مفهوم‌پردازی‌های انتزاعی که هیچ زمین و جغرافیایی را مطمح‌نظر ندارند.^{۳۰} مفاهیمی که از دل ژئوفلسفه دلوز و گتاری استخراج می‌شوند، اموری هستند که در اتصال با امور محتمل و غیرضروری فضا-زمانی قرار دارند. فضا-زمانی‌نگریستن به امور، روی دیگر سکه ژئو و زمین و قلمرو در فلسفه شیزوفرنیک است.

بر مبنای نتایج فوق، آشکار است که ضرورت منطقی در رویکرد تاریخی‌نگرانه به فلسفه نیز با ژئوفلسفه دستخوش تغییراتی می‌شود. به عبارت دیگر، این رویکرد اتفاقات را بر امور محتمل و

۲۹. رودولف گاشه، سرزمین، فلسفه، مفهوم‌آفرینی، ترجمه نادر خسروی (تهران: نشر چرخ، ۱۴۰۲)، ۵۳.

30. Keith Woodward, Joe Gerlach, and Franklin Ginn, *Geophilosophy, International Encyclopedia of Geography* (September 2, 2022): 1-7.

امکانی و نه امور جهان‌شمول، نقشه‌نگاری (Cartographie) می‌کند و چپ‌نشین ماشینی خود را از سیر فلسفه روایتگری می‌کند. بر همین اساس، دلوز و گتاری زایش امر نو و اندیشه را نیز مستلزم گسست از قلمرو می‌دانند. حال آشکار است که نگرستن تاریخ فلسفه به‌مثابه سیری از امور محتمل و گسست‌ها چگونه می‌تواند تمهید جغرافیای اندیشه را کند و چرا ماتریالیسم دلوز-گتاری اتصال وثیق‌تری با جغرافیا، قلمرو و زمین دارد.^{۳۱}

۸. فلسفه به‌مثابه ژئوفلسفه

به عقیده دلوز و گتاری، هر فلسفه‌ای اساساً ژئوفلسفه است و اگر تاکنون به این امر پی نبرده‌ایم به این دلیل است که فلسفه هرگز، درون‌ماندگار نبوده است. فلسفه تاکنون مفاهیمی همچون حقیقت، عقل، سوژکتیویته، ماده و مانند اینها را به پرسش گرفته اما هرگز امکان آنها را به‌بوتۀ داوری نگذاشته است. دلوز و گتاری امکان چنین اموری را در بخش زمین‌شناسی اخلاقیات کتاب هزارفلات (Mille plateaux) مطرح می‌کنند.^{۳۲}

در ابتدای کتاب فلسفه چیست؟ دلوز و گتاری دو دلیل ذکر می‌کنند که چرا فلسفه باید به‌مثابه ژئوفلسفه فهم شود. آنان معتقدند که اندیشیدن هیچگونه فلسفه‌ورزی‌ای را پیش‌فرض خود قرار نمی‌دهد و نیز هیچ بنیادی برای چنین فرضی مهیا نیست؛ بر همین اساس، هیچ رابطه ضروری درونی‌ای در فلسفه برقرار نیست. از سوی دیگر، فلسفه به‌مثابه عمل آفرینش مفاهیم با یک قلمروی جزئی و مشخص مواجه است.^{۳۳} آنان ریشه‌های یونانی فلسفه را ناشی از همین مواجهۀ محتمل می‌دانند؛ به عبارت دیگر به عقیده آنان، شروع فلسفه در یونان به هیچ وجه واجد رابطه‌ای مطلقاً ضروری نیست. آنان هرگونه جبرگرایی در باب تولد فلسفه در یونان را انکار می‌کنند و دلیل اصلی آن را امور محتمل مرتبط با جغرافیا و درون قلمرو می‌دانند.^{۳۴} چنین رویکردی نسبت به فلسفه -به‌مثابه امری که در اتصال با قلمرو و جغرافیا است- می‌تواند قطعیت و ضرورت امور جهان‌شمول در فلسفه را سست کند. به عبارت دیگر، فلسفه درگیر با قلمرو و جغرافیاهای خاص و محدود برتابندهٔ مسائل کلان و جهانی نیست؛ در مقابل، چنین نگرشی، راه ورود مسائل جهان‌شمول به جغرافیا و قلمروها را سد می‌کند و نوع تفکر بومی و جغرافیایی خود را نیز می‌طلبد.

31. Mark Bonta and John Protevi, *Deleuze and Geophilosophy: A Guide and Glossary* (Edinburgh: Edinburgh University Press, 2022), 92-93.

32. Claire Colebrook, "Geophilosophy as the End of Philosophy," *Subjectivity* 15, no. 3 (August 11, 2022): 86-169.

۳۳. دلوز و گتاری، فلسفه چیست؟، ۱۲۰-۱۳۰.

34. Thomas P. Keating and Nina Williams, "Geophilosophies: Towards Another Sense of the Earth," *Subjectivity* 15, no. 3 (September 2022): 93-108.

۹. سه امکان ژئوفلسفه برای گذار از تاریخ فلسفه

در بحث از فلسفه به‌منزله ژئوفلسفه از سه منظر می‌توان به امکانی دانستن آن نگریست. نخستین امکان هگلی و هوسرلی است؛ بدین معنا که عقل در طی تاریخ به جریان درمی‌آید تا خود را به‌مثابه مبنا و منشأ تمامی انواع معنا فهم کند. در چنین رویکردی، یونان آغازگاه این سیر و سفر است. عاقبت نیز اومانیستی‌نگریستن به تمام جهان و استعمار را در عرصه سیاست در پی دارد. دومین امکان ژئوفلسفه رویکرد دریدایی است که درگیر با متافیزیک غربی و انواع دوگانگی‌هاست. آنچه اهمیت دارد و بسیار محل تردید است، تحصیل چنان عقل محضی است که عاری از هرگونه دوگانگی و شرایط مادی تهی از امور متعال باشد. دریدا با اتخاذ چنین رویکردی راه علاج متافیزیک غربی را از درون خود آن و نه از بیرون آن می‌جوید؛ به عبارت دیگر، او مسئله ژئوفلسفه را درون متعلق نقد خویش قرار می‌دهد. رویکرد سوم ژئوفلسفه دلوز و گتاری است که به آن در مجلدات سرمایه‌داری و شیروفرنی و نیز فلسفه چیست؟ پرداخته شده است. به عقیده آنان، فلسفه و هنر و به‌طور کلی میل، واجد خصیصه‌ای شیروفرنیک و نانسانی است؛ بر همین اساس، فلسفه تحت‌تأثیر آن نیز باید ژئوفلسفه باشد تا گویای تأثرات زمینی و نیروهای آن باشد.^{۳۵} اکنون باید رد پای چنین نگرش استتیک را در اندیشه و آغازگاه فکر فلسفی-یونان- بیابیم.

اگر سرگذشت فلسفه در یونان باستان را یکی از اصیل‌ترین نمونه‌های ژئوفلسفه در نظر بگیریم، باید شرایط پیدایش چنین رخدادی را براساس مؤلفه‌های جغرافیایی و اجتماعی‌اش تبیین و بررسی کنیم. این مسئله به این دلیل است که هیچ امر ضروری مشهودی در فلسفه یونان باستان به‌مثابه نوعی سراسر مستقل از اندیشیدن یافت نمی‌شود. همین نکته -یعنی امکانی‌نگریستن شرایط موجد فلسفه در یک قلمروی خاص- سبب می‌شود تا سیری ضروری یا کامل‌شونده برای فلسفه و تاریخ آن قائل باشیم. اساساً آنچه فلسفه را در یونان محقق کرده بود، شرایط خاصی نظیر نهاد سیاسی دولت‌شهر بود که چنین امری را رقم زد.^{۳۶} به عبارت دیگر، فلسفه یا سلسله مسیرهایی که به آن تاریخ فلسفه می‌گویند، مجموعه‌ای اتصالات جغرافیایی می‌باشد که تحت مفاهیم و زبانی منحصره‌فرد بدان مبادرت شده است. چنین نگرشی در باب فلسفه ایجاب می‌کند تا ما فلسفه‌پژوهان ایرانی نیز در پی مفاهیم قلمرومحور خود باشیم و در مورد شرایط امکانی معطوف به جغرافیای چنین فلسفه‌ای تأمل کنیم.

35. Colebrook, "Geophilosophy as the End of Philosophy," 86-169.

۳۶. گاشه، سرزمین، فلسفه، مفهوم‌آفرینی، ۱۶۳.

۱۰. نتیجه

آشکار شد که یکی از مهم‌ترین دلایل وضع عبارت ژئوفلسفه باور دلوز به ماتریالیسم است. او با این کار، فلسفه و در یک کلام اندیشه را زمینی کرد و آن را در قالب فضایی‌اش قرار داد. با این امر، هرگونه فلسفه‌ورزی غیرمتعهد به زمین-فضا اساساً فقط یک انتزاعی‌اندیشیدن است. به باور دلوز، فلسفه‌ورزی ماتریالیستی همانا ژئوفلسفه است و نیز مفاهیم اصیل و مسئله‌مند نیز از دل همین درگیری جغرافیایی با اندیشه برمی‌آیند. او با این کار، گذار از تاریخ فلسفه به جغرافیای فلسفه را صورت‌بندی کرد؛ جغرافیایی که بنیان زایش اندیشهٔ امر نو را گسست از قلمرو و زمین پیشینش می‌داند. فارغ‌شدن از قلمروی گذشته، ژئوفلسفه را بدل به پروژه‌ای می‌کند که می‌تواند ایده پیشرفت و ضرورت را از تاریخ اندیشه بزدايد و سويه متفاوتی بدان ببخشید و نیز اهداف درون‌ماندگار دیگری را نیز پیش روی آن قرار دهد. به عبارت بهتر، ژئوفلسفه یا فلسفه ماتریالیستی حقیقی، پروای امکان‌های جغرافیایی را دارد و تلاش می‌کند تا فلسفه‌ورزی را با دستگاه مفهومی و زبانی مختص به قلمرویی که داعیه فلسفه‌ورزی دارد، هماهنگ کند و رونق بخشد. به عقیده دلوز، این نگرش در مورد فلسفه و مسیر اندیشه‌ورزی سبب می‌شود تا افکار و فلسفه‌ها را از مدخل تفاوت و تکثر بنگریم و زمین را معیار درون‌ماندگار اصالت مسائل فلسفی قرار دهیم.

سیاهه منابع

الف- منابع فارسی:

- اعوانی، غلامرضا. فرهنگ فلسفه. قم: انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۹۹.
- الیوت، پال. گتاری در قالبی دیگر. ترجمه ابراهیم لطفی فروشانی. تهران: نشر مؤسسه تألیف، ۱۳۹۷.
- رشیدیان، عبدالکریم. فرهنگ پسامدرن. تهران: نشر نی، ۱۳۹۴.
- رفیع، مهدی. سیاست عشق میان هنر و فلسفه. تهران: نشر ققنوس، ۱۳۹۵.
- گاشه، رودولف. سرزمین، فلسفه، مفهوم آفرینی. ترجمه نادر خسروی. تهران: نشر چرخ، ۱۴۰۲.
- دلوز، ژیل، و فلیکس گتاری. فلسفه چیست؟. ترجمه زهره اکسیری و پیمان غلامی. تهران: نشر رخداد نو، ۱۳۹۱.
- مؤمنی‌نیا، مهدی، و اصغر واعظی. «شیزوکاوی در مواجهه با آنالیزان‌های سازمانی: نقدی دلوزی-گتاریایی بر علم مدیریت»، شناخت ۱۶، شماره ۱ (بهار و تابستان ۱۴۰۲): ۱۹۹-۲۱۹.
- doi: 10.48308/kj.2023.231508.1167
- مؤمنی‌نیا، مهدی، و اصغر واعظی. «موقعیت‌های ایزوتوپیک سرمایه‌داری: امکان انقلاب در فلسفه شیزوفرنیک دلوز-گتاری»، فلسفه ۲۱، شماره ۲ (پاییز و زمستان ۱۴۰۲): ۲۳۷-۲۶۰.
- doi: 10.22059/jop.2022.338149.1006693
- هارت، مایکل. ژیل دلوز: نوآموزی در فلسفه. ترجمه رضا نجف‌زاده. تهران: نشر نی، ۱۳۹۳.
- یوجین، یانگ، گری گنوسکو و جنل واتسن. فرهنگ اصطلاحات دلوز و گتاری. ترجمه مهدی رفیع. تهران: نشر نوشته، ۱۴۰۱.

ب- منابع لاتین:

- Adorno, Theodor. *Messages in a Bottle*. London: New Left Review, 1993.
- Bonta, Mark, and John Protevi. *Deleuze and Geophilosophy: A guide and glossary*. Edinburgh: Edinburgh University Press, 2022.
- Colebrook, Claire. "Geophilosophy as the End of Philosophy." *Subjectivity* 15, no. 3 (August 11, 2022): 169-86. <https://doi.org/10.1057/s41286-022-00136-5>.
- Deleuze, Gilles. *Nietzsche et la philosophie: Par Gilles Deleuze*. Paris: Presses universitaires de France (Vendôme, Impr. des P.U.F.), 1962.
- Deleuze, Gilles. *Différence et répétition*. Paris: Presses universitaires de France, 1968.

- Deleuze, Gilles, and Félix Guattari. *L'anti-œdipe*. Paris: Éd. de Minuit, 1972.
- Deleuze, Gilles, and Félix Guattari. *Mille Plateaux*. Paris: Les éditions de minuit, 1980.
- Deleuze, Gilles. *Negotiations*. New York: Columbia University Press, 1995.
- Keating, Thomas P., and Nina Williams. "Geophilosophies: Towards Another Sense of the Earth." *Subjectivity* 15, no. 3 (September 2022): 93–108. <https://doi.org/10.1057/s41286-022-00138-3>.
- Osborne, Peter. "Introduction: Introduction to the Dossier 'From Structure to Rhizome: Transdisciplinarity in French Thought.'" *Radical Philosophy*, no. 165 (January 2011): 15–16.
- Woodward, Keith, Joe Gerlach, and Franklin Ginn. "Geophilosophy." *International Encyclopedia of Geography*, (September 2, 2022): 1–7. <https://doi.org/10.1002/9781118786352.wbieg1093.pub2>.

